دست آخر

تازه‌ای نشر مرکز

پاریس، صحنه نمایش تاریخ

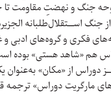

● **پارسا شیری**: آلن کندُله، پژوهشگر ادبی و مولف «پاریس دوراس» در این کتاب به مقوله مکان و نقش آن در زندگی و آثار دوراس پرداخته و چنان‌که در پشت جلد کتاب آمده است: «با مرور تکتک آثار و تاکید بر وجه روایی مکان در متن، بر آن است تا لایه معنایی دیگری از مکان ارائه دهد و همزمان با ترسیم تقویمی زمان مراحل شکل‌گیری ذهنی و کسب تجربه در زبان و اسلوب نوشتن و نیز حضور نویسنده در تحولات اجتماعی را در مقاطع مختلف نشان دهد - از بحبوحه جنگ و نهضتِ مقاومت تا جنبش‌های اجتماعی ازجمله دفاع از حق استقلال‌طلبانه الجزیره، جنبش ماه مه ۶۸، مواوده با دغدغه‌های فکری و کره‌های ادبی و غیره». از این است که مکان نزد دوراس هم «شاهد هستی» بوده است و هم «بستر کلام». پیش از این نیز دوراس از «مکان» به‌عنوان یک مفهوم در کتابی با عنوان «مکان‌های مارگریت دوراس» ترجمه قاسم روبین گفته بود. کتابی که ماحصل فکر و کوی مطبق میشل پُرت با دوراس است.

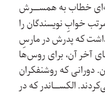

دوراس در این کتاب از تُـوان و تأثیر غریب مکان سخن می‌گوید، مکانی که تمام زن‌های آثار دوراس و خود او هم در آن سکونت داشته‌اند و اگثار در مکان رسوب کرده‌اند و با و در دیوار تنیده‌اند. حلا در کتاب «پاریس دوراس» که اخیرا با ترجمه قاسم روبین-مترجم غالب آثار دوراس در ایران که شناخت و درکی وسیع از جهان دوراس دارد- در نشر مرکز منتشر شده است، پاریس مکانی است که زندگی و آثار دوراس از خلال آن مرور می‌شود. در «لوئی‌ویرکشت‌های روایت بین پاریس محل زندگی و هنوجیپ مستعمره فرانسه» که راوی‌اش دوراس است تا آخرین تصویر: «معبر ولایتی: گورستان مونپارنانس پاریس». کتاب آلن کندُله. دوازده بخش دارد که عناوین آن به این قرار است: «پیش از پاریس»، «به‌سوی پاریس»، «در پاریس»، «در پاریس انشغالی»، «کوچه سن‌بنا شماره ۵»، «پاریس بعد از جنگ»، «درونی‌کردن پاریس»، «پاریس از نو صحنه نمایش تاریخ می‌شود»، «جنگ الجزیره»، «ایام یاشکوه»، «پاریس، مرگ»، «پاریس زمانی پاریس از عهده چگـــی برمی‌آید؟». در آخر کتاب نیز بیوگرافی تلخیصی و کتاب‌شناسی و نمایه مکان‌ها آمده است. کتاب نوعی شرح احوال و زندگی دوراس است و گوچه وچه بیوگرافیک نیز دارد، مفهوم مکان که اینجا پاریس باشد و تاثیر و نمود آن در آثار دوراس موضوع محوری است. از بخش‌های خواندنی کتاب، «پاریس از نو صحنه نمایش تاریخ می‌شود» مربوط به وقایع مه ۶۸ تا مه ۸۱ است که چنین آغاز می‌شود: «دوراس به‌اقتضای رویدادهای اجتماعی از مشقّت نوشتن فاصله می‌گیرد، می‌آید بیرون: زاویه‌نشینی دوراس از نوعی نیست که مارگریت یورسنار اختیار کرده. یورسنار با حساب و کتاب از دنیای بیرون می‌گریزد، از قبول تعهدی که سارتر و همفکرانش وضع کرده‌اند شانه خالی می‌کند. دوراس هم با آن خشم و عصیان همیشگی مانوس می‌شود، منتها گریزش از عدالت فرمایشی است. آن خشم توفنده گریناکیر حاصل وقوف به بی‌اعتباری جوهر بشری در نزد آدم‌هاست. مخدوش‌شدن هر نوع آزادی، آزادی عقیده و تبادل اندیشه و به‌بندکشیدن نفس آزادی، محدوش‌کردن مقوله شوا و بطن حرکت سیاسی، همه درکل موجبی است که او را از خانه به خیابان می‌راند و به صف راهپیمایی‌ها و مشارکت در مبارزات آزادی‌خواهانه». دوراس با عزمی خرد در فعالیت‌های جمعی شرکت می‌کند و دوراس نویسنده نیز نظارهگر دقیق وقایعات هستند. پاریس در این دوران است که به مکان و محمل وقایعی برای روایت و اندیشیدن بدل می‌شود.

پاریس دوراس / آلن ویرکندُله / ترجمه قاسم روبین / نشر مرکز

درخدمت حقیقت

«به‌کمان سلین، نوشتن وسیله خوبی بود که یک پزشک تنکدست اما دارای استعداد نویندگی می‌توانست از آن درآمد اضافی کسب کند. اما همچنین کارکردی ضروری داشت که از طریقش می‌توانست ذخیره خشمی را که در او نهفته بود تخلیه کند». کتاب «لوئی فردینان سلین» زندگینامه این نویسنده مطرح نوشته دیوید همیس با ترجمه سحابی آجرلو در نشر مرکز بازنشر شده است. این کتاب یکی از مجلدات مجموعه‌ای است که پیش از این در نشر ماهی منتشر می‌شد و این جلد بار نخست در سال ۱۳۸۳ چاپ شده است. این کتاب شامل زندگی‌نامه و مرور آثار سلین است به‌لحاظ کتاب‌شناسی و واکاهمار زندگی او. اولین سلر سلین بعنام «سفر به انتهای شب» که به‌تعبیر مولف زندگینامه‌اش وسیله‌ای بود برای درآمد اضافی و نیز فوشناتن خشم نویسنده‌اش، درجا به شهرت رسید و او را تا یک‌دهه کسب جایزه ادبی گونکور بود. از همین‌جا بود که منتقدان سلین را آزاداندیشه نامیدند. سلین فرانسه‌ای تن وقوع‌گرای او همراه با ذهنیت هجاءزده ضدیان‌آمیزش تاثیر عمیقی بر نویسندگان متفاوتی چون سارتر و رمون کنو و جک کروآک و ویلیام باروز و فیلیپ سولرس گذاشت. «کتاب‌های او سرشار است از فریاد خشم و تشویقی که در ادبیات هیچ زبان و هیچ قرنی همتا ندارد. اکنده از طنین خدت تلخی که اکثر از ورطه‌های جهنمی بی‌کوش می‌رسد. کتاب‌هایی که نشانه‌های رنج و تکاپوی را به زبانی شورشی و آن‌چنان سرشار از طنین‌های عاطفی به‌تصویر می‌کشد که می‌عاقه‌قرین خواننده را هم محبوذب می‌کند. کتاب‌هایی که می‌توان آنها را الگوی ادبیات پویچی و حکایت تبعیض در مدرنیسم متاخر دانست». دیوید همیس بعد می‌نویسد که قدر سلین در دوره خودش از همه کمتر شناخته شده و دلایل این امر را چنین برمی‌شمارد: «سبک خشن و چنم‌آنار زشت کتاب‌های او، شهرت خودش به‌عنوان کسی که در جنگ دوم با اشغالگران آلمانی همکاری کرده بود، موضع‌گیری‌های سخت ضدیهودی و نژادپرستانه‌اش تا حد زیادی در بی‌اعتنایی به او سهیم بوده است. اما سر برآوردن رمان و داستان‌نویسی مدرن متاخر، پیوری نقد پساسلین‌ها و واکاوی پیرو ژاک لاکان، همچنین کوشش برای درک تجربه سال‌های جنگ و به رویکردشان در آنها، همه و همه موجب رواورون دوباره به کتاب‌های او شد». همین معتقد است با اینکه سلین نویسنده دشواری است، تجربه تاریخی نشان می‌دهد درباره او به آسانی می‌توان جواز سوتافاهم شد. اما او نوع خاص گرایش دیوانه او به‌آمگروی و یاراتوا را در این اظهار مؤثر می‌داند. سلین در نظر او نویسنده دشواری است اما نه به این خاطر که آثارش دشوارند. دلیل این دشواری بیش‌تر برای او به‌عنوان یک انسان و یک نویسنده است. دو رُکنی مقاوت که نه می‌توان آنها را با هم یکی دانست و نه می‌شود از هم جدا‌شان کرد.

لوئی فردینان سلین / دیوید همیس / ترجمه مهدی سحابی / نشر مرکز

احمد غلامی

شاید خواندگان امروزی خاطره جندانی از جان اشتاین‌بک، نُه جان استن‌بک نداشته باشند. اما اشتاین‌بک، برای ما رؤیای نویسنده‌شدن بود. نویسنده برای ما همینگوی بود و اشتاین‌بک و داستایفسکی. نویسندگانی با حیاتی پرماجرا. ماجراهایی مثل جنگ، انقلاب و دست‌وپنجه نرم‌کردن با فقر و تنگدستی، کارگردن در کارخانه‌ها و مزارع. خوابیدن در بیابان زیر آسمان پرستاره همچون رمان «موش‌ها و آدم‌ها». ذم را غنیمت‌شمردن و زندگی را به‌سرکوفتن مانند رمان «تورتیلافلت». و ستایش از شادنوشی و سرخوشی و امید به دگرگونی‌های بنیادین (انقلاب) همچون «راسته کنسروسازان». در صحنه‌های جنگ حاضر بودن، برزاری از اسارت، پای رفقا ایستادن تا دم مرگ، «وداع با اسلحه». آدم‌های فرشته‌خو و شیطان‌صفت. آدم‌هایی بین شک و یقین، ایمان و بی‌ایمانی همچون رمان «برادران کازامازوف». اینها نویسندگی و آثار محبوب ما بودند، کسانی که رؤیای نوشتن را در وجود ما برانگیختند، چه بااستعداد بودیم چه نه. نویسندگانی که جنون نوشتن داشتند و جنون تغییر یا نوشتن. نویسندگانی که آن‌قدر عاقل نشده بودند تا آرمان‌هایشان را نادیده بگیرند. آنان به تغییرهای بنیادین در جهان باور داشتند و خواندگان‌شان نیز همچون آنان می‌شدند.

دیوانه‌ی تغییر: نُه انفعال و درخود فرومردگی و مردن در لایه‌های زیرین روزمرگی.

در این منظر «راسته کنسروسازان» اثر جان استن‌بک، رمانی در ستایش انقلاب است. آدم‌های رمان سرخوش‌اند. نُه سرخوش از جنس بی‌خیالی. رهاند. همچون بادبادک بدون نخ؛ در پنه‌ه آسمان آبی. رها از قیدوبند و تعلقات دنیوی. عارف و سالک و صوفی نیستند. ماتریالیست‌های نُرُبده از مالکیت‌اند. مالک آن چیزی‌اند که طبیعت در اختیارشان نهاده است. سودایی جز زندگی ندارند. آن کس که به‌معنای واقعی صاحب چیزی است، «لی چانگ» است. مردی جینی و صاحب فروشگاهی که همه‌چیز در آن پیدا می‌شود. این چینی ریزنقش بیش از هرکسی قلق کاسبی در این راسته را در دست دارد. با کوتاه‌آمدن‌هایش در معامله‌های پایاپای و در یک‌دنی‌اش در نسه‌دادن به برخی مشتری‌هایش. داستان به‌شکل غیرمنتظره‌ای با یک خوشگلی آغاز می‌شود. آن‌هم نُه خوشگلی از جنس خوشگلی‌های مرسوم ناشی از افسردگی یا درماندگی. خوشگلیی از نوع انتخاب. انتخابی برای رهایی. آدمی که هر جور دلش خواسته زندگی کرده و اینک نیز آن‌جور که دلش می‌خواهد مرگش را انتخاب می‌کند. «هورامی» به فروشگاه لی چانگ می‌رود تا بدهکاری‌اش را بپردازد. چون پولی در بساط ندارد. پیشنهاد می‌کند لی چانگ در قبال قرضش ملک او را بردارد. معامله‌ای ناگزیر برای هر دو طرف. «هورامی دو زن داشت و شش بچه و بر طول سالیان با التماس و اغوا حسابی بدهی بالا آورده بود که در موعدی دومی نداشت. آن بعدازظهر هورامی به فروشگاه آمده و چهره ملول حساسش از سایه درشتی که بر چهره‌ی دیده بود دوری کرده بود. انگشت لی بر تکه لاستیک جلوی پیشخوان فرود آمد. هوامی کف دست‌هایش را روی پیشخوان سیگار گذاشت. به‌مادگی گفت: فکر می‌کنم خیلی پول به شما بدهکارم. دندان‌های لی بر رق زد. به قدردانی از برخوردی که با آنچه تاکنون شنیده بود، متفاوت بود. موقر سر تکان داد: اما خاموش ماند تا حقه‌اش بکرد. هورامی لب‌هایش را، گویی تا گوش، با زبان تر کرد. گفت: من خوش ندارم فن قرض کردن بچه‌ها بیفته. چراکه شرط می‌بندم حالا یه بسته قرص نخاع هم بهشون نمی‌دی. چهره لی چانگ موافقتی با این تنبجه‌گیری نشان داد. گفت: خیلی بوله. هورامی ادامه داد: تو اون جایی رو که مس اورور بالای خط آهن دارم و توش مدام خشک ضت می‌شامی؟ لی چانگ سر تکان داد. انبار خودش بود. هورامی با لحنی جدی گفت: اگه اون جا رو بهت بدم، حسابم بیافت تسویه می‌شه. لی چانگ سرش را پس کشید و از میان عینک یک‌چشمی‌ش به هورامی خیره شد. هورامی با لحنی پیش صورت حساب‌ها بود و دست راستش بی‌قرار روی چرتکه می‌جنبید. به بنایی می‌اندیشید که سست بود و زمینی که اکثر به مصرف کنسروسازی می‌رفت. ارزشی می‌یافت. لی چانگ گفت: البته. هورامی عجول می‌نمود: خب، صورت‌حساب حاضر کن تا من سند فروش اونجا رو بهت بدم. لی گفت: احتیاجی به صورت‌حساب نیست. همه‌کارها درست بیش می‌رود. همه کارها خوب بیش می‌رود، تا که شکار رفته و خانه‌اش خالی است. هازل و دوستانش به آنجا می‌روند تا همه‌چیز را برای جشنی بزرگ آماده کنند. همه‌چیز آماده است ولی از داک خبری نیست. آنجا تصمیم می‌گیرند تا آمدن داک گلویی تر کنند. کاری که به درازا می‌کشد و هازل و بقیه عنان اختیار از کف می‌دهند. آنان در حالتی نامتعادل وسایل خانه و هرچه را که مورد علاقه داک است از بین می‌برند. داک برمی‌گردد. بهتزده به خانه نگاه می‌کند. صحنه‌ای که برای او تداری دیده‌اند، بیش از هر چیز شبیه کودتا است. داک با خشونت همه را از خانه خود بیرون می‌کند و در این ماجرا داک بیش از همه سرخورده شده است. انکار او قرار بود برای انقلابی باشد که کودتا از آب درآمده است. ماجرا در تمام شهر می‌پیچد و از این پس اهالی راسته کنسروسازان با ساکنان قدیم ملاب هاموس به تلخی و سردی برخورد می‌کنند. هازل نمی‌تواند سکنیی این بار را تحمل کند. مردی که سال‌ها دست به هر کاری زده و خیارکاری بالا آورده تحمل این شرایط را ندارد. به‌دنبال راهی می‌گردد تا این جشن بزرگ را به جشنی بزرگ‌تر بدل کند. جرقه‌های این گردهمایی در پایین‌ترین سطوح «موتور» روشن می‌شود. هازل تصمیم می‌گیرد در روز تولد داک جشنی برپا کند. هازل در میان قبو و آشنی می‌خواهد روز تولد داک را از زیر زبانش درآورد. داک دم به دم نُه نمی‌دهد و روز تولدش را اشتباه به هازل می‌گوید. همین اشتباه، مثل همه اشتباهات با انحرافاتی که محرک انقلاب هستند محرک جنبشی بزرگ می‌شود. اینک نوبت اصل فرار از لذت فرا رسیده است. تجربه حدی که در تحریک و باس‌های معمول نمی‌گنجد و مشارکتی همگانی را می‌طلبد. همان لذتی که در تفبیرهای بنیانی همچون انقلاب هست. هرکس کمک می‌کند تا در این جشن به‌نوعی مشارکت کند. جشنی که متعلق به همه است. گیرم که بهانه تولد داک و آن‌هم با اشتباهی فاحش در روز تولد رازم. استن‌بک بدون آن‌که از انقلاب و رهایی حرفی بزند، نشان می‌دهد اگر بستر لازم برای رهایی فراهم شود، تلنگری کافی است تا همه را گرد هم آورد. کتاب «راسته کنسروسازان» به دل می‌نشیند این‌همانی‌گیری جشن بزرگ و انسانی با انقلاب است. انقلابی که به یک تجربه جدی منجر می‌شود.

چند روایت از جان استن‌بک به مناسبت انتشار آثاری از او

کودتای نافرجام در راسته کنسروسازان

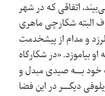

جان استن‌بک
موروید